

اکنون به سخن ابن عمید باز می‌گردیم: در سال سیزدهم هجری ابوبکر سپاه مسلمانان را برای فتح شام تجهیز کرد. عمروبن‌العاص را به فلسطین فرستاد و یزیدبن‌ابی‌سفیان را به حمص و شرحبیل بن حسنه را به بلقاء و سردارشان ابو عبیده بن الجراح بود. و خالد بن سمیدین العاص را به سماوه روان داشت. باهان<sup>۱</sup> سردار رومی با جماعتی از رومیان در آنجا با او رو به‌رو شد. خالد آنان را به دمشق بازپس راند و خود در الصفره فرود آمد. رومیان بار دیگر راه را بر او گرفتند و با او جنگ در پیوستند باهان پسر خالد بن سعید را بکشت. ابوبکر خالد بن ولید را که در عراق بود، فرمان داد به شام برود و فرماندهی مسلمانان را به عهده گیرد. او به شام روان شد و بر دمشق فرود آمد و چنانکه در فتوحات خواهیم گفت، دمشق را بگشود. عمروبن‌العاص به جای دیگر رفت و در آنجا با رومیان رو به‌رو شد و رومیان را منزه ساخت و رومیان به بیت‌المقدس و قیساریه پناه بردند. آنگاه سپاهیان روم از هر سو گرد آمدند، آنان دو بیست و چهل هزار تن بودند و مسلمانان سی و انده‌زار. دو سپاه در یرموک رو به‌رو شدند. رومیان شکست خوردند و از آنان گروه بی‌شماری کشته شدند و این سال پانزدهم هجرت بود. سپس از سوی مسلمانان، شکست‌های دیگری خوردند و ابو عبیده و خالد بن ولید به حمص داخل شدند و با مردم آنجا با پرداخت جزیه مصالحه کردند. آنگاه خالد به قسرین رفت. میناس<sup>۲</sup> سردار رومی با جماعتی از رومیان با او رو به‌رو گردید، از رومیان خلق کثیری کشته شد. او قسرین را بگرفت و بلاد اطراف را زیر پی سپرد. عمروبن‌العاص و شرحبیل بن حسنه، شهر رمله را محاصره کردند. عمر بن الخطاب به شام آمد و با مردم رمله به جزیه مصالحه کرد و عمرو و شرحبیل را به محاصره بیت‌المقدس فرستاد، آنان شهر را در محاصره گرفتند. چون مردم شهر در تنگنا افتادند خواستار صلح شدند، بدین شرط که عمر خود آنان را امان دهد. عمر حاضر شد و امان‌نامه نوشت. عمر بن الخطاب به بیت‌المقدس داخل شد و به کنیسه قمامه در آمد و در صحن آن نشست. چون هنگام نماز در رسید بطرک را گفت: می‌خواهم نماز بخوانم. گفت: در همانجا که نشسته‌ای نماز بخوان. عمر امتناع کرد و بر روی سکوئی که بیرون کنیسه بود تنها نماز گزارد. چون نمازش پایان یافت بطرک را گفت: اگر در داخل کنیسه نماز می‌گزاردم بعد از من مسلمانان آنجا را گرامی می‌داشتند و می‌گفتند این جایی است که عمر در آنجا نماز گزارده است. پس مسلمانان را گفت که بر آن سکو نماز به جماعت نخوانند و در آنجا به هنگام نماز اذان نگویند. سپس بطرک را گفت: جایی را به من بنمای تا در آنجا مسجدی بسازم. گفت: بر روی صخره که خداوند با یعقوب آنجا سخن گفته است. صخره در زیر خاک و خاشاک بود. خود به برداشتن خاک و خاشاک پرداخت و آنها را با دست در دامن می‌ریخت و به جای دیگر می‌برد مسلمانان همگی به او اقتدا کردند. و در همان زمان صخره را از زیر خاک بیرون آوردند. عمر فرمان داد تا در آنجا مسجدی بسازند. آنگاه عمروبن‌العاص را به مصر فرستاد. عمرو آنجا را در محاصره

۲. میناس.

۱. ماهاب.

گرفت، عمر زیرین العوام را با چهار هزار سوار به یاری اش روان داشت مقوقس با پرداخت جزیه مصالحه کرد، و عمرو پس از آن به اسکندریه لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد و بگشود.

در سال هفدهم هجری پادشاه روم با جماعتی از نصاری به حمص آمد و ابو عبیده در آنجا بود. ابو عبیده رومیان را شکست داد و کشتار کرد. هراکلیوس به انطاکیه بازگشت و در این حال مسلمانان فتح فلسطین و طبریه و سراسر ساحل را به پایان برده بودند. هراکلیوس از اعراب نصرانی غسان و لخم و جذام یاری خواست. باهان به سرداری گروهی از آنان بیامد. هراکلیوس او را برای رو به رو شدن با مسلمانان فرستاد و به منصورین سرحون عامل خود در دمشق نوشت که او را به مال یاری دهد. ولی منصور با باهان کینه دیرینه داشت و مال خود را به هنگام رها نیدن او از محاصره قسطنطنیه، خرج کرده بود. از این رو از پرداخت مال پوزش خواست و کار عرب را در چشم او آسان نمود. آن سردار برای رویارویی با مسلمانان از دمشق روانه شد و در جایه با آنان نبرد کرد پس منصورین سرحون عامل دمشق با گروهی که با اندک مالی که داشت فراهم کرده بود، از پی او روان شد. شب هنگام مشعل‌ها بیفروختند و بر طبل‌ها کوفتند و در بوق‌ها میدند سپاه روم پنداشت که اعراب از پس آنان آمده‌اند و اینک آنان را در محاصره افکنده‌اند. این بود که رو به گریز نهادند بعضی در دره‌ای سرنگون شدند و بعضی به دمشق و دیگر شهرهای روم گریختند. باهان به طور سینا پناه برد و در آنجا رهبانیت اختیار کرد و در همانجا بمرد. مسلمانان باقی سپاهیان روم را به همراهی منصور تا دمشق دنبال کردند و دمشق را شش ماه در محاصره گرفتند و از دروازه‌ها بالا رفتند. پس منصور عامل روم، برای رومیان از خالد امان طلبید. خالد امان داد. و از دروازه شرقی به شهر داخل شد. رومیانی که دیگر دروازه‌ها را نگه می‌داشتند چون شنیدند بگریختند و دروازه‌ها را وا گذاشتند. و امیران دیگر از دروازه‌های دیگر نبردکنان داخل شهر شدند و منصور ندا می‌داد که خالد آنان را امان داده است. مسلمانان لختی اختلاف کردند سپس متفقاً رومیان را امان دادند. و خیر این امان به اسکندریه بردند، در حالی که عمرو بن العاص آن را گشوده بود بدین طریق که از دریا گذشتند و امان خالد را به آنان رسانیدند.

هراکلیوس در سال بیست و یکم هجری و سال سی و یکم پادشاهی اش درگذشت. پس از او قسطنطین در شهر قسطنطنیه به پادشاهی روم نشست. او را یکی از زنان پدرش، پس از شش ماه که از پادشاهی اش، می‌گذشت بکشت. و برادرش هراکلیوس، پسر هراکلیوس به جایش نشست. مردم او را بدشگون دانستند. از پادشاهی عزلش کردند و به قتلش آوردند و کنستانس<sup>۱</sup>، پسر قسطنطین را پادشاهی دادند او شانزده سال پادشاهی کرد و در سال سی و هفتم هجرت بمرد. در ایام او به سال بیست و چهارم هجری معاویه با روم نبرد کرد. معاویه در آن ایام از سوی عمر بن الخطاب، فرمانروای شام بود. او شهرهای بسیاری را تسخیر کرد و باز آمد. سپس سپاهیان مسلمان را به قبرس در جهت دریا برد و از

آنجا چند دژ را بگشود و بر مردم جزیه نهاد. و این در سال بیست و هفتم هجری بود. چون عمرو بن العاص اسکندریه را گشود برای بنیامین، بطرک یعقوبیان امان نوشت و او پس از سه سال از نهانگاه خود بازگشت و چنانکه گفتیم هراکلیوس او را در سال اول هجرت ولایت داده بود. ایرانیان مصر و اسکندریه را به هنگام محاصره قسطنطنیه در ایام هراکلیوس به مدت ده سال در تصرف داشتند. و چون ایرانیان بطرک ملکی را بر سرکار آوردند او کرسی خود را ترک گفت و سیزده سال غیبت کرد، ده سال در زمان ایرانیان و سه سال به هنگام استیلای مسلمانان. پس عمرو بن العاص او را امان داد، بازگشت و در سال سی و نهم هجرت درگذشت و اغاثوا به جای او آمد. هفده سال در آن مقام بود.

چون کنستانس پسر قسطنطین در سال سی و هفتم هجرت - چنانکه گفتیم - بمرد پسرش یوستی نیاوس<sup>۱</sup> در قسطنطنیه بر رومیان پادشاهی یافت و دوازده سال سلطنت کرد و در سال پنجاه درگذشت. پس از او تیریوس هفت سال حکومت کرد در ایام او یزید بن معاویه به سرکردگی سپاه مسلمانان در قسطنطنیه جنگید. نخست آنجا را در محاصره گرفت سپس محاصره را برداشت. ابویوب انصاری به هنگام محاصره شهر، به شهادت رسید او را بر آستان شهر دفن کردند. چون بازگردید اهل شهر را تهدید کرد که اگر متعرض قبر او شوند همه کنیسه هایشان را در شام ویران خواهد ساخت.

پس تیریوس قیصر، در سال پنجاه و هشت بمرد و اوگتوس قیصر به جای او نشست. در ایام پادشاهی او، اغاثوا بطرک یعقوبیان قبطی در اسکندریه درگذشت و یوحنا جانشین او شد. آنگاه آگوستوس قیصر کشته شد. یکی از غلامانش او را در سال ( ) به قتل آورد و پسرش به جایش نشست. او در زمان عبدالملک بن مروان بود. در سال شصت و پنج هجری عبدالملک به بنای مسجد الاقصی در افزود و صخره را در حرم داخل کرد. استفانیوس خلع شد و لئون جانشین او شد. او نیز در سال هفتاد و هشت وفات کرد. تیریوس هفت سال پادشاهی کرد و در سال هشتاد و سه درگذشت. پس یوستینوس<sup>۲</sup> به جایش نشست و او معاصر ولید بن عبدالملک بود. ولید بن عبدالملک مسجد بنی امیه را در دمشق بنا کرد. گویند که او چهارصد صندوق که هر صندوق چهارصد هزار دینار بود صرف بنای آن نمود. و از جمله کارگران دوازده هزار مرمر تراش بوده اند. و گویند ششصد زنجیر طلا از سقف آن آویزان بوده، جهت آویختن قندیل. بدان سان که دیدگان را خیره می ساخت و مسلمانان را مفتون تماشا می کرد، پس عمر بن عبدالعزیز آنها را فرود آورد و به بیت المال بازگردانید.

چون ولید بن عبدالملک آهنگ افزودن در بنای مسجد نمود فرمان داد تا کنیسه نصاری را خراب کنند. این کنیسه چسبیده به مسجد بود موسوم به کنیسه مار یوحنا. کنیسه را داخل در مسجد کرد. گویند که عبدالملک خواسته بود که کنیسه را به او واگذارند ولی آنان نپذیرفته بودند. ولید بن

۲. سلیانوس.

۱. یوپیانوس.

عبدالملک چهار هزار دینار عوض داد بازهم امتناع کردند، این بود که آن را خراب کرد و چیزی هم به آنان نداد. نصاری از اعمال او به عمر بن عبدالعزیز، شکایت بردند و نامه خالد بن ولید و عهدنامه او را که می‌گفت نه کنیسه‌ها را خراب کنند و نه در آنها مسکن سازند، به او نشان دادند. عمر بن عبدالعزیز بر آن چهار هزار دینار چیزی درافزود بازهم امتناع کردند. عمر فرمان داد تا کنیسه را بازپس دهند و مردم از این کار درشگفت شدند. قاضی او ابودریس خولانی بود به آنان گفت [ ۱ ] عمر برای باقی کنیسه‌هایشان امان‌نامه نوشت.

در سال هفتادوشش، کاتب خراج، به سلیمان بن عبدالملک کس فرستاد که مقیاس حلوان ثباه شده است. او فرمان داد تا مقیاس تازه‌ای در جزیره میان فسطاط و جزیره بنا کنند و آن تا به امروز باقی است.

در سال صدویک هجری تدائوس، یک سال ونیم بر روم حکومت کرد و بعد از او لئون<sup>۲</sup> بیست و چهار سال و بعد از او پسرش قسطنطین به پادشاهی رسید. و در سال صدوسیزده، هشام بن عبدالملک در میسره صوائف و برادرش سلیمان در میمنه آن به جنگ رفتند. قسطنطین با سپاهی از رومیان با آنان رو به رو شد. رومیان منهزم شدند و قسطنطین به اسارت افتاد ولی آزادش کردند.

در ایام مروان بن محمد و فرمانروایی موسی بن نصیر، نصاری در اسکندریه و مصر رنج‌های بسیار دیدند. و چون در پرداخت اموال تامل کردند به بند درافتادند. مسلمانان اسی میخایل، بطرک اسکندریه را بند بر نهادند و مال فراوان طلب کردند آنان همه موجودی خود را دادند تا آزادی خود را باز یافتند. چون پادشاه نوبه، از آنچه که بر مسیحیان گذشته بود، آگاه شد، با صد هزار سپاهی به مصر روانه شد. عامل مصر برای رویارویی با او، از شهر بیرون شد، ولی جنگ ناکرده بازگشت. در ایام هشام کنیسه‌های ملکی از دست یعقوبیان گرفته شد و قریب صد سال بود که ریاست بطرکی در میان یعقوبیان بود و آنان اسقف‌هایی به اطراف می‌فرستادند تا آنجا که نوبه و حبشه، همه از آن یعقوبیان گردیده بود.

سپس در قسطنطنیه، مردی به نام جرجس که از خاندان شاهی نبود به پادشاهی رسید و تا ایام سفاح و منصور باقی بود و همچنان مترزل می‌زیست، چون بمرد قسطنطین پسر لئون به پادشاهی رسید، او شهرهایی ساخت و مردم ارمینیه و غیر آن را در آنها جای داد. سپس قسطنطین، پسر لئون بمرد و پسرش لئون جانشین او شد. او نیز بمرد و نیکفوروس<sup>۳</sup> به جایش نشست. در سال صدوهشتاد و هفت به هرقله لشکر کشید و اطراف آن را زیر پی سپرد. نیکفوروس پادشاه روم با پرداخت جزیه با او مصالحه کرد. رشید به رقه بازگشت و تازمستان آن سال در آنجا بماند و سرما سخت گزنده شده بود. چون نیکفوروس از بازگشتشان ایمنی یافت و پیمان بشکست رشید بازگشت و بر در شهر لشکرگاه

۱. در متن سفید است. ۲. لاون. ۳. تقفور.

ساخت تا جزیه و صلح را بپذیرفت و بازگشت. به هنگام تابستان سپاهیان اسلام از دروازه صمصاف داخل شدند و سرزمین روم را زیر پی سپردند. نیکفوروس سپاه گرد کرد و با آنان رو به رو گردید و شکستی سخت خورد چنانکه چهل هزار کشته داد و خود زخم خورده از معرکه نجات یافت. در سال صدونود به هنگام تابستان رشید با صدوسی و پنج هزار سپاهی - جز مطوعه - به روم درآمد. و سریه‌هایی نیز به اطراف روان داشت. خود بر در هرقله فرود آمد و آنجا را بگشود و شمار اسیران که از روم گرفته بود، به شانزده هزار تن رسید. نیکفوروس جزیه پذیرفت و شرط کرد که هرقله را آبادان نسازد. نیکفوروس در خلافت امین، بمرد و پسرش استروراسیوس<sup>۱</sup> قیصر، جانشین او شد.

مأمون در سال دو بیست و پانزده به بلاد روم لشکر کشید. چند دژ را بگشود و به دمشق بازگشت. سپس به او خبر رسید که پادشاه روم به طرسوس و مصیبه لشکر کشیده و از مردم آنجا هزار و شصده تن کشته است. از این رو بازگشت و بر در انطیغوا<sup>۲</sup> لشکرگاه زد تا آنجا را به صلح بگشود، آنگاه معتصم را روانه داشت و او سی دژ از دژهای روم را گشود و یحیی بن اکثم را نیز با سپاهی روان داشت او نیز فتوحاتی کرد و مأمون به دمشق بازگشت. سپس به بلاد روم داخل شد و بر در شهر لؤلؤه لشکرگاه زد و صد روز در آنجا درنگ کرد و به سرداری عجیب مولای خود سپاهی به لؤلؤه فرستاد. پادشاه روم بازگشت و با عجیب نبرد کرد. مأمون به یاری عجیب سپاه فرستاد. پادشاه روم از شهر بیرون شد و عجیب آنجا را به صلح بگشود.

آنگاه مأمون خود به روم روان شد و سلفوس (سلوکیه؟) را بگشود و پسرش عباس را برای فتح دیگر شهرها فرستاد. و شهر طوانه<sup>۳</sup> را که یک میل در یک میل بود بنا کرد و برای آن چهار دروازه قرار داد و در سال دو بیست و هجده در همین غزوات، درگذشت. در ایام او، قسطنطین بر مملکت روم غلبه یافت و پسر نیکفوروس را از آنجا طرد کرد و در سال دو بیست و بیست و سه معتصم عموریه را گرفت و داستان آن در اخبار معتصم معروف است. پایان سخن ابن عمید.

و ما اخبار بطرک‌ها را از زمان فتح اسکندریه، از تاریخ او نیاوردیم زیرا نیازی بدان نمی‌دیدیم. ولی مقام اعلای بطرکی از اسکندریه به روم رفت. و آن مقام از آن ملکی‌ها بود. و او را بابا (= پاپ) یعنی پدر پدران می‌خواندند و در مصر نصارای معاهد و ملوک نوبه و حبشه یعقوبی بوده‌اند. اما مسعودی، ترتیب قیصره را بعد از هجرت و فتح اسلامی چنان آورده است که ابن عمید می‌گوید: در میان مردم مشهور چنان است، که هجرت و ایام خلافت شیخین در عصر هراکلیوس بوده است. و حال آنکه در کتب سیر آمده است که هجرت در عهد قیصر پسر موریکیوس بوده و پس از او ایام ابوبکر مصادف با سلطنت پسرش قیصر، بوده است. و ایام عمر مصادف با پادشاهی هراکلیوس، پسر قیصر و فتح آن دیار در عهد او صورت بسته، و او بود که با حملات ابو عبیده و خالد بن ولید و

۱. استبران.

۲. انطواغوا.

۳. طولیه.

یزید بن ابوسفیان از شام بیرون شد، و در قسطنطنیه استقرار یافت و پس از او در ایام عثمان موریکیوس پسر هراکلیوس بود و در ایام علی (ع) و معاویه، موریکیوس پسر موریکیوس و بعد از او قلفط (؟) پسر موریکیوس در اواخر ایام معاویه و ایام یزید و مروان بن حکم، و معاویه با او و پدرش موریکیوس مکاتبه داشت، و آنکه میان آن دو در آمدوشد بود، غلام معاویه نیاق بود. این قیصر معاویه را به پادشاهی بشارت داد و خبر داد که عثمان کشته می شود و خلافت به او می رسد. و به هنگامی که به جنگ با علی (ع) می رفت پسرش قلفط (؟) را با او فرستاد. آنگاه سپاه معاویه به سرداری یزید پسرش، بر در قسطنطنیه فرود آمد و به هنگام محاصره آن شهر ابویوب انصاری کشته شد.

بعد از قلفط پسر موریکیوس، لئون پسر قلفط، در ایام عبدالملک بن مروان پادشاه شد و پس از او جیرون پسر لئون در ایام ولید و سلیمان و عمر بن عبدالعزیز، از این پس مسلمانان سخت بر سر رومیان تاختند و با آنان در دریا و خشکی جنگ در پیوستند و مسلمة به قسطنطنیه آمد و کشور روم آشفته شد. در این ایام جرجیس از مردم مرعش پادشاه بود. او نوزده سال حکومت کرد ولی از خاندان شاهی نبود. و اوضاع همچنان آشفته بود تا آنگاه که قسطنطین، پسر لئون<sup>۱</sup> به پادشاهی رسید. زمام امور او به دست مادرش بود زیرا هنوز خردسال بود. پس از او نیکفوروس، پسر استروراسیوس<sup>۲</sup> در ایام رشید پادشاهی کرد. میان او و رشید جنگ هایی بود. عاقبت فرمانبردار شد و جزیه پرداخت. سپس پیمان بشکست و رشید به جانب او راند و هرقله را که یکی از بزرگترین شهرهای روم بود، در سال صدونود بگشود. نیکفوروس پس از او، سر بر خط انقیاد نهاد و همه شروط را بر خود هموار ساخت. پس از او استروراسیوس پسر نیکفوروس در ایام امین پادشاه شد. قسطنطین، پسر قلفط بر او پیروز شد و در ایام مأمون سلطنت روم یافت. توفیلوس در ایام معتصم بود. معتصم زبطره را از او باز پس گرفت و عموریه را فتح کرد و هرچه از نصاری در آن شهر بود، همه را بکشت. سپس در ایام واثق و متوکل و منتصر و مستعین میخائیل پسر توفیلوس به پادشاهی رسید. آنگاه در میان رومیان خود نزاع برخاست و توفیل پسر میخائیل را بر خود پادشاه کردند. سپس با سیلیوس صقلی که از خاندان شاهی نبود بر پادشاهی استیلا یافت و پادشاهی او ایام معتر و مهتدی و پاره ای از ایام معتمد را در بر می گرفت. پس از او الیون پسر باسیلیوس در اواخر ایام معتمد و سال های نخستین، خلافت معتصم، به سلطنت رسید. و پس از او اسکندر روس آمد که رومیان را سیرت او ناخوش آمد و خلعش کردند و برادرش لاوی پسر الیون را در باقی ایام مفید خلافت معتمد و ایام مکفی و سال های نخستین خلافت مقتدر به پادشاهی برداشتند. و چون او بمرد، پسر خردسالش قسطنطین به پادشاهی رسید، ولی کارها در دست رومانوس<sup>۳</sup> بود و دخترش را به او داد. او را دستیکوس<sup>۴</sup> می خواندند و هم او بود که با سیف الدوله حمدانی، امیر شام نبرد کرد. روزگار پادشاهی او، همه ایام خلافت مقتدر و قاهر و راضی و متقی را در بر گرفت. آنگاه

۱. الیون.

۲. استیراق.

۳. ارمنوس.

۴. دستق.

میان رومیان افتراق افتاد. یکی از سرداران به نام استفانوس در برخی نواحی سربرداشت و رومانوس بطرک کرسی قسطنطنیه را پادشاه خواند. (پایان سخن مسعودی) و در دنباله این سخن گوید: جمیع سال‌های رومیان نصرانی شده از روزگار قسطنطین، پسر هلنا تا زمان ما، یعنی سال سیصدوسی هجری، پانصدوهفت، سال است و شمار پادشاهانشان چهل و یک تن. و ایام آنان تا آغاز هجرت، صد و هفتاد و پنج سال بود.

در تاریخ ابن اثیر آمده است که رومانوس چون از جهان رخت بریست دو کودک خردسال برجای نهاد. دستق عهد او، قرقاش<sup>۱</sup> بود و ملطیه را از دست مسلمانان در سال سیصدویست و دو گرفت امور ثغور بر عهده سیف الدوله بن حمدان بود و قرقاش مرعش و عین زربه<sup>۲</sup> و دژهای آن دورا در تصرف گرفت.

سیف الدوله بلاد روم را زیر پی سپرد تا به خرشنه و صارخه رسید و چند دژ را مسخر ساخت و بازگشت. رومانوس نیکفوروس را دستق ساخت. دستق در نزد آنان نام کسی است که بر جانب شرقی خلیج قسطنطنیه حکومت می‌کند جایی که در این روزگار از آن پسر عثمان است.

چون رومانوس هلاک شد دو کودک خردسال برجای نهاد. و نیکفوروس در بلاد مسلمین بود. چون بازگشت بزرگان روم گردش را گرفتند و او را به سرپرستی آن دو کودک برگزیدند و تاج بر سرش نهادند. او در سال سیصد و پنجاه و یک به حلب لشکر کشید و سیف الدوله را منهرم ساخت و شهر را گرفت و قلعه را در محاصره افکند. مدافعان قلعه مقاومت کردند و خواهرزاده پادشاه در این محاصره کشته شد. او نیز همه اسیرانی را که در در نزدش بودند به قتل آورد. نیکفوروس در سال ۳۵۴ شهر قیساریه را ساخت تا آن را لشکرگاهی علیه مسلمانان قرار دهد. مردم طرسوس از او بیمناک شدند و از او امان خواستند. او نیز به طرسوس آمد، مردم را امان داد و شهر را در تصرف آورد و مصیبه را به جنگ بگرفت. سپس برادر خود را در سال ۳۵۹ با سپاهی به حلب روان داشت. او حلب را بگرفت و ابوالعالی پسر سیف الدوله به بیابان گریخت. قرغویه<sup>۳</sup> پس از آنکه مدتی در قلعه مقاومت نمود، با او مصالحه کرد تا او بازگشت. سپس مادر آن دو پادشاه یعنی مادر پسران رومانوس که در تکفل او بودند، از او به وحشت افتاد، و با پسر شمشقیق<sup>۴</sup> (زیمیسکس؟) توطئه کرد و در سال ۳۶۰ او را کشت پسر بزرگ رومانوس، باسیلیوس، زمام امور ملک را به دست گرفت. او پسر شمشقیق را دستق ساخت و او برادر نیکفوروس و پسرش وردیس و پسر لئون را در بند کرد و بهرها و میافارقین رفت. و در آن نواحی دست به قتل و غارت گشود. ابوتغلب بن حمدان، امیر موصل با او به مال، مصالحه کرد و بازگشت و در سال ۳۶۲ بار دیگر بیرون آمد. ابوتغلب پسر عم خود، ابو عبدالله بن حمدان را

برای مقابله با او روانه داشت، او را منهزم ساخت، نخست اسیر کرد و سپس آزاد نمود.

مادر باسیلیوس<sup>۱</sup> را برادری بود که به امر وزارت او برخاسته بود و هم او بود که توطئه قتل پسر شمشقیق را به سم، ترتیب داده بود. آنگاه، باسیلیوس، پسر رومانوس ورد معروف به سقلاروس را به عنوان دستمستق به حکومت فرستاد. ولی او در سال ۳۶۵ سر به عصیان برداشت و خود را پادشاه خواند. باسیلیوس بر او غلبه یافت. آنگاه وردبن منیر یکی از سرداران باسیلیوس خروج کرد و از ابوتغلب بن حمدان یاری خواست و سرزمین‌های اطراف را بگرفت، و سپاهیان باسیلیوس را بارها منهزم ساخت. پس وردیس بن لئون را که برادرزاده نیکفوروس بود، آزاد ساخت و او را با سپاهی برای نبرد باورد، روان داشت. وردیس او را شکست داد. وردبن منیر به میافارقین گریخت و از عضدالدوله یاری خواست. باسیلیوس درباب او، به عضدالدوله پیام فرستاد عضدالدوله جانب باسیلیوس را گرفت و وردیس را دستگیر کرد و در بغداد به بند افکند. پسرش صمصام‌الدوله، او را پس از پنج سال که در بند بود، آزاد ساخت بدان شرط که اسیران مسلمان را آزاد کند، و چند دژ از دژهای روم را در اختیار او گذارد و بر بلاد اسلام دست به غارت نزند. پس روان شد و بر ملطیه استیلا یافت و به قسطنطنیه رفت و آنجا را در محاصره گرفت و وردیس پسر لئون را بکشت باسیلیوس از پادشاه روم یاری طلبید و خواهر خود را به او داد سپس با ورد چنان مصالحه کرد که هرچه دارد، در دست او بماند.

ورد پس از اندک مدتی بمرد و باسیلیوس بر کارها سوار شد و ساز نبرد بلغار کرد. بلغاریان را شکست داد و کشورشان را بگرفت و چهل سال در آنجا ستم کرد. و آنگاه که منجوتکین امیر دمشق، بر سر ابوالفضائل، پسر سیف‌الدوله امیر حلب لشکر کشید، او از باسیلیوس یاری خواست و باسیلیوس به یاری او آمد ولی از منجوتکین شکست خورد. و بازگشت. بار دیگر شهر را در محاصره گرفتند. باسیلیوس به یاری ابوالفضائل آمد و منجوتکین از حلب دور گردید و به حمص و شیزرراند و آنجا را تصرف کرد. و طرابلس را در محاصره گرفت و ابن مروان با واگذاشتن دیار بکر، با او مصالحه نمود. آنگاه دوقس، دستمستق را به پیشباز او فرستاد. و امیر مصر، ابو عبدالله بن ناصرالدوله بن حمدان را با لشکری بفرستاد، او را منهزم ساخت و بکشت.

باسیلیوس در سال چهارصد و ده بمرد. هفتاد و اند سال از پادشاهی او گذشته بود پس از او برادرش قسطنطین به جایش نشست نه سال پادشاهی کرد، بمرد و سه دختر برجای نهاد. دختر نخستین را رومیان بر خود پادشاه کردند ولی زمام کارها را پسر دایی رومانوس که با او ازدواج کرده بود به دست داشت و کم‌کم بر مملکت روم استیلا یافت. میخائیل دایی رومانوس در دولت او سخت نفوذ داشت و همواره زنش را وسوسه می‌کرد. ملکه بدو متمایل شد و او را به قتل رومانوس واداشت. میخائیل رومانوس را کشت و خود زمام امور کشور را به دست گرفت. پس به بیماری صرع که سخت آزارش



می‌داد دچار شد و آهنگ قتل خواهرزاده خود کرد. نام او نیز رومانوس بود. این رومانوس در سال ۴۲۱ با سه هزار مرد جنگی به حلب رفته بود. ولی پیش از رویارویی با دشمن بازگشت. اعراب از پی او آمدند و لشکریانش را غارت کردند. پسر دوقس که از بزرگان سرداران بود نیز با او بود. رومانوس در کار او به شک افتاد و دستگیرش کرد. در سال ۴۲۲، با جماعتی از رومیان بیرون آمد و رها و سروج را گرفت، و سپاهیان ابن مروان را منهزم ساخت.

چون میخائیل به پادشاهی نشست، به بلاد اسلام سپاه آورد. دزبری<sup>۱</sup> امیرشام، از جانب علویان مصر با او روبه‌رو شد و منهزمش ساخت از آن پس رومیان کمتر به بلاد اسلام تاختند. میخائیل خواهرزاده خود را - چنانکه گفتیم - در اختیار گرفت و همه دایی‌ها و اقربانش را دستگیر کرد. و در پادشاهی سیرتی نیکو پیش گرفت. سپس از زنی خواست که خود را خلع کند، او سرپیچی کرد. میخائیل او را به یکی از جزائر تبعید کرد و در سال ۴۲۳ بر همه کشور مستولی شد. بطرک از اعمال او ناخشنود شد، میخائیل قصد قتل او کرد، یکی از حواری این خبر را به بطرک داد. بطرک نصاری را به خلع او فرا خواند و او را در قصرش به محاصره افکند، ملکه را که میخائیل خلع کرده بود، باز آورد و به پادشاهی نشانند در عوض میخائیل را تبعید کرد.

سپس بطرک با رومیان در باب خلع ملکه دختر قسطنطین، اتفاق کردند و خواهر دیگرش تودورا<sup>۲</sup> را به پادشاهی برداشتند و میخائیل را به دست او دادند. از آن پس میان پیروان تودورا و پیروان میخائیل، جنگ و ستیز رخ داد و همچنان ادامه داشت تا آنگاه که رومیان چنان دیدند که کسی را که آن قته را بنشانند، بر آنان پادشاهی دهند. قرعه زدند، قرعه به نام قسطنطین درآمد. پس زمام کارها را بدو سپردند. او با ملکه خردسال تودورا ازدواج کرد و خواهر بزرگش را نیز چیزی داد. و این در سال ۴۲۴ بود.

سپس قسطنطین، در سال ۴۴۶ بمرد. و رومانوس بر رومیان پادشاهی یافت و این امر مقارن ظهور دولت سلجوقیان و استیلای طغرل بر بغداد بود. طغرل از ناحیه آذربایجان نبرد با رومیان را آغاز کرد. آنگاه پسرش الب ارسلان شهرهای گرج را بگرفت و در آنجا کشتار بسیار کرد. پادشاه روم به منبج آمد و ابن مرداس و ابن حسان و جماعات عرب را منهزم ساخت. الب ارسلان در سال ۴۶۳ به جانب او راند. رومانوس با دویست هزار از رومیان و عرب و روس و گرج بیرون شد و بر نواحی ارمنیه فرود آمد. الب ارسلان از سوی آذربایجان سپاه آورد و او را منهزم ساخت و به اسارت گرفت سپس با پرداخت فدیة رضا داد. الب ارسلان نیز با او پیمان صلح بست. چون سپاه رومانوس شکسته شد، بعد از او، میخائیل بر روم استیلا یافت چون از اسارت باز آمد میخائیل دیگر او را به تخت سلطنت راه نداد و از پادشاهی عزل کرد و خود اجرای پیمان صلح با الب ارسلان را به همدگرفت. رومانوس رهبانیت اختیار کرد. (پایان).

از این پس دولت افرنج نیرومند شد و روم و سرزمین‌های آن سوی آن را تسخیر کرد. چون رومیان دین نصرانیت گزیدند امت‌های مجاور خواه و ناخواه بدین دین داخل شدند از قبیل ارمن‌ها و ما پیش از این گفتیم که اینان نسب به ناحور برادر ابراهیم (ع) می‌رسانند و کشورشان ارمینیه و پایتختشان اخلاط است. و نیز گرج که از تیره‌های رومی هستند و شهرهایشان ناحیه خزر است، میان ارمینیه و قسطنطنیه در جانب شمالی میان کوه‌های صعب‌العبور. و نیز چرکس است در کوه‌هایی، بر ساحل شرقی دریای بنطس<sup>۱</sup> و در ساحل شمالی آن و اینان از تیره‌های ترک‌اند. و نیز روس در جزایری در دریای بنطس و ساحل شمالی آن و نیز بلغاریان منسوب به سرزمینشان بلغار در ساحل شمالی دریای بنطس و نیز بر جان که امتی هستند بسیار در ناحیه شمالی که به سبب دوریشان کسی از اخبارشان آگاه نیست. همه این‌ها از تیره‌های ترک هستند و بزرگترین امتی که از آن آگاهی داریم افرنج است و پایتخت بلادشان فرنجه است و آن را فرنسه به سین نیز می‌گویند و پادشاهشان فرنسیس است. ایشان در سرزمین‌هایی هستند، بر ساحل شمالی دریای روم و در مغربشان اندلس واقع شده و میانشان کوه‌هایی است، صعب با گذرگاه‌هایی تنگ مرسوم به برت<sup>۲</sup>، ساکنان آنها جلالقه هستند از تیره‌های افرنج. پادشاهان فرانسه از بزرگترین پادشاهان افرنج در ساحل شمالی این دریا هستند. اینان بر جزایر صقلیه و قبرس و افریطس و جنوه و نیز بلاد اندلس تابرشلونه استیلا یافته‌اند. پس از قیصرهای نخستین اینان نیرومند شدند. از دیگر امت‌های افرنج بنادقه هستند. بلادشان در دو سوی خلیجی است که از دریای روم بیرون می‌آید و به طرف شمال و اندکی غرب و تا هفتصد میل گسترده است. این خلیج، مقابل خلیج قسطنطنیه است و در نزدیکی آن در فاصله هشت مرحله از بلاد جنوه و در آن سوی آن، شهر رم سواد اعظم افرنج و پایتختشان واقع شده. کرسی بطرک اعظم که آن را بابا (= پاپ) می‌گویند، در آنجاست. دیگر از امت‌های افرنج جلالقه هستند که سرزمینشان اندلس است. همه اینان به تبع رومیان بر دین نصرانیت هستند. علاوه بر این‌ها امت‌هایی از سودان و حبشه و نوبه و همه کسانی که روزگاری تحت سیطره رومیان بوده‌اند، چون بربرهای برالعدوه، در مغرب از قبیل نفزاه و هوآزه، در افریقیه و مصامده، در مغرب اقصی. بدین طریق، دولت روم و دین نصرانیت نیرومند شد.

چون خدا اسلام را آورد و آن دین بر دین‌های دیگر غلبه یافت، مملکت روم در دو سوی دریای روم بسط یافته بود. مسلمانان در آغاز جانب جنوبی آن را چون شام و مصر و افریقیه و مغرب گرفتند و از خلیج طنجه گذشتند و همه اندلس را از دست گوتها و جلالقه بیرون آوردند و کار روم، رو به ضعف نهاد و چون هرامت دیگری، به نهایت ناتوانی رسید. فرنگان نیز از سوی اندلس و الجزایر در برابر حملات عرب واقع شدند سپاهیان عرب به هنگام تابستان به سرزمین‌هایشان تاخت می‌آورد روزگاری به سرداری عبدالرحمان الداخل و فرزندانش در اندلس و روزگاری به سرداری ابو عبدالله

۱. بنطس.

۲. البون.

الشیعی و فرزندان او در افریقه. اعراب جزایر دریای روم را چون صقلیه و میورقه و دانیه و امثال آنها را از دست آنان بگرفتند. تا آنگاه که آن دولت روی به ضعف نهاد و از آن سوی، دولت فرنگان نیرومند شد و هرچه را مسلمانان گرفته بودند، جز اندک باریکه‌ای به طول چهارده مرحله، در سواحل دریای روم، همه را بازپس گرفتند و بر همه جزایر دریای روم، مسلط شدند. سپس به سرزمین شام و بیت المقدس که مسجد پیامبرانشان بود و خاستگاه دینشان، روی نهادند. در آخر قرن پنجم بر شهرها و دژها و سواحل آن جنگ انداختند. گویند که مستنصر عیسی، آنان را بدین هجوم دعوت کرد و برانگیخت تا پادشاهان سلجوقی را که به سوی شام و مصر پیش می آمدند، مشغول دارد و میان آنان و خود سدی قرار دهد. پادشاه فرنگان در این ایام، بالدوینوس بود و دامادش روزه<sup>۱</sup> پادشاه صقلیه در طاعت او بود. این دو همدست شدند و در سال چهارصد و نود و یک به سوی قسطنطنیه روان گشتند تا از آنجا راهی به سوی شام بیایند. پادشاه روم نخست مانع شد سپس بدان شرط که اگر آنجا را تصرف کردند ملطیه را به او دهند اجازت داد. شرطش را پذیرفتند و به بلاد پسر قلمش<sup>۲</sup> که در آن روزگار بر مریه و اعمال آن و ارزن الروم و اقصر و سیواس استیلا یافته بود، غلبه یافتند. پس از فتح این شهرها میان آنان و رومیان در قسطنطنیه فتنه‌ای عظیم برخاست و هر یک از آنان، از ملوک مسلمین که در ثنور شام و الجزایر بودند، یاری خواستند. فتنه‌ای عظیم آفاق را فراگرفت و نزدیک به صد سال دوام یافت و کشور روم سخت درکاست و به نابودی افتاد. روزه، امیر صقلیه از سوی دریا قسطنطنیه را مورد حمله قرار داده بود و از بنادر آن هرچه سفاین تجار و کشتی‌های جنگی بود، همه را در تصرف گرفت. گئورگیوس پسر میخائیل که سردار نیروهای دریایی او بود، در سال پانصد و چهل و چهار به بندر قسطنطنیه آمد و قصر پادشاه را زیر باران تیر گرفت. به راستی برای روم، از هر سو شوربختی پدید می آمد.

در اواخر قرن ششم فرنگان بر قسطنطنیه مستولی شدند و چنان بود که پادشاه روم در قسطنطنیه خواهر فرنیس پادشاه بزرگ فرنگ را به زنی گرفته بود و از او صاحب پسری شد. روزی برادر پادشاه، به او حمله ور شد، او را گرفت و چشمانش رامیل کشید و به جای او پادشاه قسطنطنیه گردید. این پسر به فریاد خواهی نزد دایی خود رفت و از عم خود شکایت نمود. دید که فرنیس کشتی‌های جنگی خود را برای بازپس گرفتن بیت المقدس آماده می سازد و سه تن از پادشاهان فرنگان با سپاهیان خود، در آن حمله با او همدست شده‌اند. این سه عبارت بودند از دوک و نیز<sup>۳</sup> با کشتی‌های جنگی خود پر از سربازان. او پیرمردی نابینا و روشن رأی بود. و مرکب سردار فرنیس و کنت دوفلاندر<sup>۴</sup> که از همه بزرگتر بود. فرنیس فرمان داد نخست به قسطنطنیه بروند تا میان خواهرزاده خود و عمویش پادشاه روم را به صلاح آورند. چون به بندر قسطنطنیه رسیدند عموی او با سپاهی بیرون آمد و با آنان جنگ در پیوست ولی از آنان شکست خورد و بگریخت و جمعی از مردم را به قتل

۱. روجیه. ۲. فلطمش. ۳. دوقس بناده. ۴. کیدفلید.

آورد و آتش در شهر زد. مردم به آتش پرداختند و کودک، یاران خود را به شهر در آورد و فرنگان نیز با او به شهر درآمدند، شهر را تصرف کردند و کودک را بر تخت شاهی نشاندند. اما دست به ستم گشودند و اموال توانگران را مصادره کردند و اموال کنائس را بر بودند. رومیان را کارد به استخوان رسید کودک را بند بر نهادند و عم او را فرا خواندند و بر خود پادشاه کردند.

در این حال فرنگان آنان را در محاصره افکندند. رومیان از سلیمان پسر قلیچ ارسلان، امیر قونیه و بلاد روم در شرق خلیج یاری خواستند. در شهر گروه کثیری از فرنگان بودند. پیش از آنکه سلیمان فرا رسد، در شهر قیام کردند و آتش در شهر زدند. چون مردم به فرو نشاندن آتش مشغول شدند، دروازه‌ها را گشودند و فرنگان داخل شدند و هشت روز قتل و غارت کردند. چنانکه شهر به زمینی بی حاصل بدل گردید. رومیان به کنیسه بزرگ شهر یعنی ایاصوفیا<sup>۱</sup> پناه بردند. آنگاه جماعتی از کشیشان واسقفان و راهبان با انجیل و صلیب بیرون آمدند، ولی مهاجمان همه را کشتند و هیچ عهد و پیمانی را رعایت نکردند. پس آن کودک را از پادشاهی خلع کردند و میان سه نفرشان قرعه زدند، قرعه به نام کنت دوفلاندر که از دیگران بزرگتر بود، درآمد. او را بر قسطنطنیه و سرزمین‌های مجاور آن، پادشاه کردند و جزایر درون دریا را چون اقریطش و رودس و جز آن دو را، به دوقس بنادقه دادند و بلادی را که در مشرق خلیج بود، به مرکیس سردار فرنسیس واگذاشتند. چندی بعد یکی از بطریق‌های روم، به نام لسکری، قیام کرد و فرنگان را از آنجا براند و آن ناحیه در دست او بماند. آنگاه بر قسطنطنیه غلبه یافت نام این بطریق، میخائیل بود.

در کتاب مؤید امیرحماة، آمده است که او نخست در یکی از دژها اقامت جست. سپس بر قسطنطنیه حمله آورد و آنجا را تسخیر کرد. فرنگان بر کشتی‌های خود سوار شدند و گریختند. رومیان او را به شاهی برگزیدند. و او پادشاه پیش از خود را به قتل آورد. و در سال ششصد و هشتاد و یک، بمرد. منصور قلاون امیر مصر و شام با او پیمان صلح بست. گوید که بعد از او پسرش ماند و ملقب به دوقس، به حکومت رسید و همه به لسکری ملقب بودند.

پس دولت خاندان قلیچ ارسلان منقرض شد و تار-چنانکه در اخبارشان خواهیم گفت - سرزمین‌های آنان را بگرفت و خاندان لسکری تا این زمان در قسطنطنیه باقی ماندند.

ناحیه شرقی خلیج قسطنطنیه از بلاد روم را پس از انقضای دولت تار، پسر عثمان جق امیر ترکمان در تصرف گرفت و او امروز بر امیر قسطنطنیه فرمان می‌راند و بر دیگر نواحی آن غلبه دارد. این بود آنچه به ما رسیده بود، از اخبار رومیان از ابتدای دولشان از یونان و قیصرها تا این زمان. و الله وارث الارض و من علیها والله خیر الوارثین.

## قوטהا<sup>۱</sup> (گوتها)

### خبر از قوטהا و حکمرانیشان در اندلس تا فتح اسلامی

این امت از امت‌هایی است که همزمان با دولت طبقه دوم از عرب، صاحب دولتی عظیم بوده‌اند و ما ذکر آنان را بعد از لاتین‌ها آوردیم، زیرا پادشاهی از میان لاتین‌ها به آنان رسید. چنانکه آوردیم - قوטהا را در روزگار کهن، سیسین‌ها، می‌گفتند. منسوب به سرزمینی در مشرق، میان ایران و یونان که آن را آبادان ساخته بودند. اینان در نسب با چینیان برادرند، یعنی از فرزندان ماغوغ پسر یافت‌اند. و با پادشاهان سریانی نبردهایی داشته‌اند. مومن مالی پادشاه سریانی بر سر آنان لشکر کشید و آنان نیز در برابر آن سپاه، مقاومت کردند و این واقعه در زمان ابراهیم خلیل (ع) بوده است. نیز به هنگام تخریب بیت المقدس و بنای شهر رم با ایرانیان جنگ‌هایی داشته‌اند. پس اسکندر بر آنان غلبه یافت و اینان در زیر فرمان او درآمدند و در قبایل رومی و یونانی مندرج گشتند. چون پس از اسکندر، قدرت دولت روم به ضعف گرائید اینان بر بلاد یونان و مقدونیه و نبطه در ایام غلینوش، پسر بارایان از ملوک قیصره، چیرگی یافتند. و میانشان نبردهای طولانی در گرفت. ولی قیصرها بر آنان پیروزی یافتند. چون قیصرها به قسطنطنیه نقل کردند و روم رو به ضعف نهاد قوטהا بدانجا هجوم آوردند و شهر را به نیروی جنگ گرفتند و کشتار و غارت کردند. سپس در ایام طودوسیوس، پسر ارکادیوس پس از زدوخوردهای فراوان از آنجا رانده شدند. فرمانروایشان در این عصر انطوک بود. چنانکه گفتیم چون طودوسیوس درگذشت، انطوک می‌خواست نام خود را عنوان پادشاهان قوط قرار دهد، چنانکه قیصر کرده بود ولی بارانش با او به مخالفت برخاستند و او از آن کار بازآمد.

---

۱. در این فصل (قوטהا = گوتها) نامها سراسر تحریف شده و مغلوطنند و تصحیح همه آنها برای مترجم میسر نگردید.

میان رومیان و قوطها، چنان مصالحه افتاد که از سرزمین اندلس که اینک رومیان در آنجا ناتوان شده بودند، هرچه بگشاید، از آن او باشد. سه طایفه از طوایف یونانی، متصرفات روم را تقسیم کردند. این سه عبارت بودند از ایون و شوانیون و فندلس. و اندلس از نام فندلس بدین نام خوانده شده. پیش از فندلسها، در این سرزمین، ارباریها، از فرزندان طوال، پسر ثافت که از برادران انطالیس بودند، زندگی می‌کردند. اینان پس از طوفان در آنجا مسکن گزیده بودند و بعداً به اطاعت رومیان درآمدند تا آنکه که طوالع یونانیها، به هنگام تصرف شهر رم به وسیله قوطها، بدانجا درآمدند و بر امت‌هایی که از فرزندان طوال در آنجا بودند، غلبه یافتند.

بعضی می‌گویند که این طوالع، همه از فرزندان طوال پسر یافت هستند نه از یونانیها. این طوالع سرزمین رومیان را میان خود تقسیم کردند: جلیقیه، از آن فندلس شد و لشبونه و ماردة و طلیطله و مرسیه از آن شوانش که از اشرافشان بودند و اشیله و قرطبه و جیان و طالعه از آن ایبق که فرمانروایشان مندریقش، برادر لشیقش بود و او در هنگام لشکرکشی قوطها به شهر رم، چهل سال در آن مقام بوده بود و پس از اطفانش، پادشاه دیگری به نام طشریک بر آنان حکم می‌راند که رومیان او را کشتند و ماسته به جای او نشست. مدت پادشاهی ماسته سه سال بود. او خواهر خود را به طودوسیوس، پادشاه رومیان، به زنی داد و با او چنین مصالحه کرد که هرچه از اندلس گرفته، از آن او باشد.

چون ماسته بمرد، لزریق جانشین او شد. سیزده سال پادشاهی کرد. او به اندلس لشکر کشید و پادشاهانش را کشت و طوایفی را که در آنجا بود، از آنجا براند. پس به طنجه حمله ور شدند و بر بلاد بربر غلبه یافتند و بربرهایی را که در سواحل بودند و سر به فرمان قسطنطین داشتند، به اطاعت خود درآوردند و هشتاد سال یعنی تا ظهور دولت یستیانوس در آنجا بودند. سپس طوریق پادشاه قوط در اندلس بمرد و به جای او (۱) نشست و هفده سال پادشاهی کرد. بسکس یکی از طوایف قوط به خلاف او برخاست ولی با لشکری که بدان صوب روانه داشت آنان را به اطاعت بازآورد. و چون بمرد، الدیک، بیست و سه سال حکومت کرد. در زمان او فرنگان به اندلس طمع بسته بودند و می‌خواستند قوطها را سرکوب کنند، ولی الدیک با سپاهی که گرد آورده بود، بر آنان تاخت و بلادشان را زیر پی درنوردید و بر او غلبه یافت و او همه یارانش را بکشت.

قوطها پیش از آنکه به اندلس درآیند، دو فرقه بودند و ما در ذکر دولت بلنسیان، پسر قسطنطین از قیصرهای نصرانی، در این باب سخن گفتیم - یکی از آن دو فرقه، همچنان در حوالی روم درجای خود مانده بود. چون خیرالدیک امیراندلس به آنان رسید، از آن خشمگین شدند. امیرشان تئودریک بود. به سویشان لشکر کشید و سرزمین‌هایی از اندلس را که گرفته بودند، بازپس گرفت. قوطهایی که در اندلس بودند، به اطاعت او درآمدند. او نیز اشتریک را بر آنان فرمانروایی داد و خود به همان نواحی

۱. در متن سفید است.

رم بازگشت. فرنگان به جنگ اشتریک لشکر کشیدند تا در طلوسه بر او غلبه یافتند. اشتریک پس از پنج سال حکومت بمرد و بعد از او بشلیقش چهار سال پادشاهی کرد و بعد از او، تئودریک شصت و یک سال. او را یکی از یارانش در اسیلیه به قتل آورد. پس از او ابرلیق پنج سال و بعد از او تئودوس سیزده سال و بعد از او طود شکل دو سال و بعد از او، ایله پنج سال پادشاهی کرد. مردم قرطبه بر ایله شوریدند با آنان به مقاتله پرداخت و بر آنان غلبه یافت. بعد از او طنجد پانزده سال و بعد از او لیوله یک سال و بعد از او لوبلیده هجده سال حکمرانی کرد. مردم اطراف، بر لوبلیده شوریدند و او با آنان نبرد کرد و آنان را برجای خود نشاند. بدان سبب که به تثلیث اریش اعتقاد یافته بود، نصاری به انکارش برخاستند و از او خواستند تا به آن توحیدی که خود می‌پنداشتند، ایمان آورد. اما او سرپیچی کرد و با ایشان نبرد کرد و در نبرد کشته شد. پسرش ردریق شانزده سال پادشاهی کرد. و به توحیدی که نصاری می‌پنداشتند، باز آمد. او همان کسی است که شهرهایی را که منسوب به اوست، در ناحیه قرطبه بنا کرده است.

چون او بمرد، لیوبه دو سال بر قوط پادشاهی کرد و پس از او تیدیفا عندمار دو سال و بعد از او شیشوط هشت سال حکومت کرد در عهد او هراکلیوس پادشاه قسطنطنیه و شام بود و هجرت در زمان او واقع شد. چون شیشوط، پادشاه قوط بمرد، ردریق دیگر، سه ماه حکومت کرد و بعد از او شتله سه سال و بعد از او سنشادش پنج سال و بعد از او جنشوند هفت سال و بعد از او جنشوند بیست و سه سال پادشاهی کرد. و از این پس دولت قوط‌ها روی به ضعف نهاد. پس از جنشوند، مانیه هشت سال و بعد از او لوری هشت سال و بعد از او ایقه شانزده سال و بعد از او غطسه چهارده سال پادشاهی کرد و داستان او با پسرش یلیان عامل طنجه معروف است. و بعد از او ردریق دو سال پادشاهی کرد و او بود که مسلمانان بر او تاختند و پادشاهی قوط را سرنگون ساختند و اندلس را گرفتند و این در زمان ولیدبن عبدالملک بود و ما انشاء الله آن هنگام که از فتح اندلس سخن می‌گوئیم، در این باب سخن خواهیم گفت.

این بود اخبار قوط‌ها که من از کلام اوروسیوس نقل کردم. و آن درست‌ترین چیزی است که ما در این باب دیده‌ایم. والله سبحانه و تعالی الموفق المعین بفضله و کرمه و لارب غیره و لامأمول الاخیره.

## طبقه سوم از عرب

این امت از اعراب بادیه چادرنشین هستند و در خیمه‌هایی که هیچ قفل و بندی ندارد، زندگی می‌کنند. این امت همواره از بزرگترین امم عالم بوده و از حیث کثرت طوایف بر همه پیشی داشته و بسا که این کثرت افراد سبب قهر و غلبه آنان می‌شده و به پادشاهی دست می‌یافته‌اند و بر اقالیم و شهرها و کشورها چیره می‌گشته‌اند. پس به تنعم و نازپروری می‌افتاده‌اند و همین امر سبب غلبه دیگران می‌گشته و گروهی از آنان را می‌کشته‌اند و آنان بار دیگر به بادیه خود بازمی‌گشته‌اند. و بسا کسانی که به ریاست و فرمانروایی می‌رسیده‌اند، خود دستخوش لذتجویی و شادخواری می‌شده‌اند، آنگاه زمام کارها از دستشان به‌در می‌شده و در دوره‌های دیگر، به‌دست جمعی دیگر که از ماجری به‌دور بوده‌اند، می‌افتاده است و این سنت خداوند است در میان مردم. در بادیه نیز همواره با اقوامی که در همسایگی‌شان بوده‌اند در هر عصر و دوره‌ای جنگ‌هایی داشته‌اند و سبب این نبردها، بیشتر تلاش معاش بوده است. چنانکه بر سر راه‌ها کمین می‌کرده‌اند تا اموال مردم را به‌غارت برند. آنچه سبب نیرومند شدن طبقه اول از اعراب یعنی عمالقه و طبقه دوم از آنان یعنی تباغه گردید، کثرت آنان بوده است. آنان در آن عهد، در یمن و حجاز و عراق و شام پراکنده بودند. چون ستاره اقبالشان روی در افول نهاد، بقایایی از آنان در عراق بودند که نمی‌خواستند در زیر فرمان هیچ پادشاهی درآیند.

در آغاز کار آنان آمده است که خداوند بختنصر را بر عرب و بنی اسرائیل تسلط بخشید، زیرا اینان راه ستمگری پیش گرفته بودند و پیامبران‌شان را می‌کشتند. از جمله آنکه مردم چادرنشین در ناحیه عدن پیامبر خود شمیب بن ذی مهدم را به‌قتل آوردند و شرح این ماجری در تفسیر این آیه «فلما احسوا باسنا اذاهم منها یرکضون» آمده است. خداوند به‌ارمیا پسر حزقیال<sup>۱</sup> و بزحیا فرمان داد که

---

۱. ارمیا، پسر حلقیا، کتاب مقدس. کتاب ارمیا آیه اول.



بختصر را به جانب قوم عرب، مردمی که خانه‌هایشان را قفل و بندی نیست، روانه دارند و او بی هیچ آزموی، آنان را کشتار کند، چنانکه هیچ اثری از آنان برجای نماند. بختصر گفت: من نیز چنین اندیشه‌ای دارم. پس به جانب اعراب روان شد و در میان ایله و ابله سواران و پیادگان خود را مستقر ساخت. این خبر به گوش اعراب جزیره‌العرب رسید، سپاهی برای رویارویی با او گرد کردند.

بختصر، نخست قبایل عدنان را منهزم ساخت، سپس باقی را تارو مار کرد و به بابل بازگشت. آنگاه همه اسیران را گرد آورد و در شهر انبار سکنی داد و از آن پس نبطیان با آنان در آمیختند.

این کلبی گوید: چون بختصر به نبرد با عرب فرمان داد، نخست بفرمود تا همه اعرابی را که به قصد بازرگانی در کشور او آمده بودند، دستگیر سازند و همه را در ناحیه حیره جای داد. آنگاه خود با سپاهیان خویش بر سر آنان رفت. برخی از قبایل عرب به فرمان او گردن نهادند و طلب بخشش نمودند. بختصر آنان را در سواد، بر سواحل فرات جای داد و آنان در آن مکان برای او لشکرگاهی ساختند و آنجا را انبار نامیدند. سپس آنان را به حیره روانه ساخت، و تا بختصر زنده بود در آنجا می‌زیستند، چون بختصر بمرد، به انبار بازگشتند.

طبری گوید: چون تبع ابوکرب، در ایام اردشیر بهمن، به عراق سپاه آورد، از کوه‌های طی گذشت و به انبار آمد و از انبار بیرون آمد و شب هنگام به جایی رسید که آن رانمی شناخت و حیران بماند از این رو آن مکان را حیره نامیدند. تبع، همچنان به راه خود می‌رفت و جماعتی از ازد و لخم و جذام و عامله و قضاعه را در آنجا بگمارد. آنان در آن سرزمین وطن کردند و بناها برآوردند. مردم دیگر از طی و کلب و سکون و ایاد و بلحارث<sup>۱</sup> بن کعب، به آنان پیوستند، و در همانجای بماندند. و نیز گویند - و این از قول اول نزدیکتر به واقع است - که تبع با سپاه عرب بیرون شد تا در حوالی کوفه راه گم کرده متحیر شدند. ناتوانان که با او بودند، در آنجا بماندند و آنجا را حیره نامیدند. چون تبع بازگشت و دید که جمعی در آنجا مکان گرفته‌اند، آنان را به حال خود وا گذاشت. در آن جمع از قبایل هذیل و لخم و جعفی و طی و کلب و بنی لحيان از جرهم نیز، بودند.

هشام بن محمد گوید: چون بختصر بمرد، کسانی که در حیره مسکشان داده بود به انبار نقل کردند جمعی از فرزندان اسماعیل و معد نیز با آنان بودند. پس فرزندان معد افزون شدند و برای دست یافتن به زاد و توشه به جانب یمن و مشارف شام روی آوردند. قبایلی چند به بحرین رفتند. در آن ایام در آنجا، قومی از ازد سکونت داشتند. اینان به هنگام خروج مزقییا از یمن، در بحرین فرود آمده بودند و از جمله جماعتی هم از عرب که از تهامه آمدند، چون مالک و عمر و پسران فهم بن تیم الله بن اسد بن وبرة بن قضاعه و برادرزادگانسان، مالک بن زهیر و فرزند عمرو بن فهم با جماعتی از قوم خود بودند. همچنین حیقار<sup>۲</sup> بن الحیق بن عمیر<sup>۳</sup> بن معد بن عدنان با همه قنص<sup>۴</sup>. آنگاه غطفان بن عمرو بن طمئان<sup>۵</sup>

۱: حرث.

۲: خفتار.

۳: عمرو.

۴: قنص.

بن عوذمناف<sup>۶</sup> بن یقدم اقصی<sup>۷</sup> بن دعی بن ایاد بن نزار بن عدنان. و نیز زهیر بن الحارث بن شلل<sup>۸</sup> بن زهیر بن ایاد و نیز صبح بن صبیح بن الحارث بن اقصی بن دعی بن ایاد به آنان پیوستند. جماعتی از قبایل عرب در بحرین گرد آمدند و سوگند خوردند که در آنجا بمانند و چون تن واحد در برابر حوادث بایستند، این اجتماع و سوگند خواری در زمان پادشاهان ملوک الطوائف بود که سرزمینشان اندک بود و دولتشان پراکنده و بسا بر یکدیگر نیز دست غارت می‌گشودند. چندی بعد، اعراب بحرین را هوای عراق در سر افتاد و طمع در آن بستند که بر عجمان غلبه یابند یا با آنان در آن سرزمین‌ها مشارکت جویند. بدین سبب اختلافاتی را که در میان ملوک الطوائف بود مفتنم شمردند و رؤسایشان هم رأی شدند که به سوی عراق روانه شوند. نخست حیقارین حیق با جمعی از قنص<sup>۹</sup> بن معد با مردم دیگر، به جانب عراق به راه افتاد. در سرزمین بابل تا موصل با قومی از بنی ارم بن سام برخورد کردند. اینان را در دمشق پادشاهی بود و بدین سبب بود که دمشق را ارم می‌گفتند و اینان از بقایای اعراب نخستین بودند. در آن ایام که اینان به نواحی عراق آمدند، بنی ارم را در نبرد با ملوک الطوائف یافتند. پس ایشان را از سواد عراق برانندند و از آنجا به بازماندگان قنص تاختند. اینان به قول نسبت شناسان به مضر به عمرو بن عدی بن نصر بن ربیع، جد بنی منذر منسوبند. و حماد راویه - چنانکه خواهیم گفت - چنین می‌گوید.

آنگاه مالک و عمرو پسران فهم و تیم‌الله و مالک، بن زهیر بن فهم و غطفان بن عمرو و صبح بن صبیح و زهیر بن الحارث از ایاد با جمعی از غسان و هم سوگندان آنان به انبار در آمدند و چنانکه گفتیم، همه در آنجا اقامت کردند. اینان بر بنی ارم غالب آمدند و آنان را از حدود سواد برانندند. از پی ایشان نمارق بن قیس و نمارق بن لخم و نجده از قبایل کنده فرار شدند و در حیره فرود آمدند و آنجا را وطن خود ساختند. مدت‌ها، ساکنان انبار و حیره بدین حال بودند، و سر به فرمان عجمان نیاوردند تا آنگاه که اسعد ابوکرب بن ملک کرب<sup>۱۰</sup> بر آنان بگذشت و جمعی از ناتوانان سپاه خود را در آنجا بر جای نهاد و در میان آنان از هر قبیله چون جمعی<sup>۱۱</sup> و طی و تمیم و بنی لحيان - از جرهم جمعی را سکونت بخشید.

بسیاری از تنوخ بین حیره و انبار که همچنان در حال بدویت و چادرنشینی بودند در سرزمین‌های میان حیره و انبار، فرود آمدند. اینان به شهرها داخل نمی‌شدند و با مردم آمیزشی نداشتند. این گروه از اعراب را، اعراب ضاحیه می‌خواندند. نخستین کسی از میان آنان که در عصر ملوک الطوائف سروری یافت، مالک بن فهم و بعد از او برادرش عمرو بود و پس از او برادرزاده‌اش، جذیمة الأبرش. و ما در این باب سخن خواهیم گفت. همچنین فرزندان عمرو مزیقیا، پس از آنکه از بیم سیل عرم از یمن

۵. لظمان. ۶. عدمناف. ۷. یقدم بن دعی. ۸. الیل. ۹. قنص. ۱۰. تبع. ۱۱. جمف.

بیرون شدند و در شام و عراق پراکنده گردیدند جمعی نیز در حجاز ماندند. اینان خزاعه بودند و در ظهران فرود آمدند و با جرهم که در مکه بودند، نبرد کردند و بر آنان پیروز شدند. نصرین الازد، در عمان سکنی گرفت و غسان در کوه‌های شراه اینان را با بنی‌معد نبردهایی بود تا آنگاه که در سرزمین‌های میان حجاز و شام، استقرار یافتند.

این است بیان اسکان یافتن قبایل سبأ، در عراق و شام. چهار گروه از آنان به شام رفتند و شش گروه یعنی مذحج و کنده و اشعریان و حمیر و انمار: ابو خثعم و بجیله در یمن ماندند. از این میان، پادشاهی در قبایل حمیر بود، سپس به تبع‌ها رسید. از این برمی‌آید که بیرون رفتن مزریقیه و ازده، در آغاز دولت تبع‌ها بوده است یا اندکی پیش از آن.

اما بنی‌معدبن عدنان، چون به ارمیاء و برخیا وحی شد که بختصر به جنگ اعراب می‌رود از جانب خداوند مأمور شدند که معدبن عدنان را از مهلکه به‌دربند، زیرا محمد(ص) پیامبری که در آخرالزمان ظهور می‌کند و خاتم پیامبران است، از فرزندان او خواهد بود، آن دو معدبن عدنان را که هنوز کودکی دوازده ساله بود، بیرون بردند و در حران نزد خود به تربیتش همت گماشتند. پس بختصر با عرب به نبرد پرداخت و کشتار بسیار کرد و عدنان هلاک شد و سرزمین عرب ویران ماند. چون بختصر بمرد، معدبن عدنان با جمعی از پیامبران بنی‌اسرائیل به قصد حج بیرون شدند و همگان حج به جای آوردند. در آنجا از باقی ماندگان، از فرزندان حارث بن مضاخ الجرهمی پرسید و این حارث بن مضاخ با دوس‌العتق نبرد کرده بود و بیشتر جرهم به دست او به هلاکت رسیده بودند، او را گفتند که جوشم بن جلهمه<sup>۱</sup> باقی مانده است. معد دختر او را به زنی گرفت و از او نزاری بن معد به وجود آمد.

سهیلی گوید: بازگشت معد به حجاز، از آن پس بود که خداوند خشم خود را از عرب برداشته بود. بختصر سرزمینشان را زیر پی سپرده و آبادانی‌هایشان را ویران ساخته بود و مردم حضور و رس را که این همه خشم و سخط خداوند بر عرب به سبب نافرمانی و سرکشی آنان بود، مستاصل کرده بود. اعراب از بیم او بر بلندی‌ها، گریخته بودند. اینک که خطر رفع شده بود، بازماندگان فرود آمده و به مساکن و محلات خود رفته بودند. (پایان سخن سهیلی).

پس شمار فرزندان معد در ربیعه و مضر و یابد، فزونی گرفت و به عراق و شام تاختن آوردند. نخست باقی ماندگان قنص آمدند - چنانکه گفتیم. و از پی آنان دیگران در رسیدند و با خاندان‌های یمنی - که ذکرشان گذشت - همسایه شدند و آنان را با تبع‌ها - یک سلسله جنگ‌ها بود، و اوست که می‌گوید:

لست بالتبع الیمانی ان لم ترکض الخیل فی سواد العراق

۱. در اصل: جرهم بن جلهمه.

او تسودی ربیعة الخرج قسرا لم تعقها مسوانع العواق  
 پس پادشاهی در عراق و شام و حجاز، در ایام ملوک الطوائف و بعد از آنان، در اعقاب تبایع یمنی و عدنانی باقی ماند، در حالی که نسل‌ها و نژادهایی دیگر، منقرض شده بود و بسا اوضاع و احوال دگرگون گشته بود. پس شایسته است که آنان را یک جیل یا نژاد منفرد و طبقه‌ای جدا از طبقات پیشین به حساب آوریم. اما از آن رو که ایشان را چون اعراب عاربة، در پدید آوردن عربیت، اثری نبوده و چون اعراب مستعربه، در لغت عرب منشاء اثری نبوده‌اند، آنان را عرب تابع عرب نامیده‌اند. ریاست و پادشاهی در این طبقه یمانی زمان‌های درازی باقی ماند، چنانکه پیش از این از فرمانروایی برخوردار بوده‌اند. و بعضی از احیاء ربیعه و مضر نیز سر در فرمان آنان داشتند.

در حیره، بنی منذر - از لخمیان - پادشاهی یافتند و در شام بنی جفنه از غسانیان و در یشرب، اوس و خزرج فرزندان قیله. از این سه که بگذریم، دیگران مردم کوچنده بودند و در پی آب و گیاه بادیه‌ها را می‌نوردیدند. در این بدویان گاهگاهی نیز فرمانروایی پدید می‌آمد. آنگاه مضر را رگ فرمانروایی بجنید و قریش در مکه و نواحی حجاز، چندی کروفری داشتند و برخی از دولت‌ها جانب اکرام و بزرگداشتشان را مرعی داشتند. تا آن هنگام که خورشید اسلام در این طایفه درخشیدن گرفت. وردای فرمانروایی بر دوش آنان قرار گرفت و از آن میان مضر به کرامت اختصاص یافت و خداوند پیامبر خود را از میان آنان برگزید. و همه دولت‌های اسلام جز چند دولت که عجمان به پیروی از ملت خود برپای داشتند، همه از مضر بوده است و ما در آتیه در این باب سخن خواهیم گفت.

اکنون به ذکر قبایل این طبقه از قحطان و عدنان و قضاعه می‌پردازیم و از پادشاهی و فرمانروایی هریک پیش از اسلام و بعد از آن یاد می‌کنیم:

در کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی در اخبار حزیمة بن نهدبن لیث بن اسلم بن حافی بن قضاعه، آمده است که آغاز پراکنده شدن فرزندان اسماعیل از تهامه و دل برگرفتن از آن و توجه به دیگر آفاق آن بود که قضاعه همسایه نزار بود و حزیمة بن نهد از قضاعه مردی بود فاسق و زنباره، به فاطمه دختر یذکر یعنی عامر بن عنزه که از نزار بود - اظهار عشق کرد و نام او را در شعر خود بیاورد. آنجا که گفت:

اذا الجوزاء اردفت الثریا	ظننت بآل فاطمة الظنوننا
وهالت دون ذلك من هموم	هموم تخرج الشجر الریثینا
اری ابنة یذکر ظمعت فحلت	جنوب الحزن یا شحطاً مینا

یذکر از این واقعه خشمگین شد و حزیمة بر جان خود بیمناک گشت و به ناگهان او را به قتل آورد چون شعله حیات یذکر خاموش شد. قوم او را هیچ دلیلی در دست نبود تا حزیمة را به سبب قتل او بکشند تا روزی حزیمة در شعر خود گفت: